

حق مرگ در اسناد بین‌المللی حقوق بشر

سروناز مستفیضی^{۱*}، مهدی بالوی^۲

چکیده

هیچ‌یک از اسناد بین‌المللی حقوق بشر و اکثر قوانین داخلی، به‌صراحت حق مرگ را شناسایی نکرده‌اند، با این حال، در دیوان اروپایی حقوق بشر و حتی برخی محاکم ملی، ذیل سایر حقوق و آزادی‌های دیگر مندرج در این اسناد، افراد مدعی دارا بودن چنین حقی شده‌اند که بعضاً این دعاوی شناسایی حق مذکور و تغییر قوانین ملی را در پی داشته‌اند. نوشتار پیش‌رو درصدد پاسخ به این پرسش است که آیا در رویه دیوان، با تأکید بر کنوانسیون اروپایی حقوق بشر که برای این مرجع، منبع حق و تکلیف است، حقی موسوم به حق مرگ برای افراد به رسمیت شناخته شده است یا خیر؟ و در این میان، اختیار دولت‌ها برای محدود کردن حقوق و آزادی‌هایی که در حقیقت، اساس و بنیان حق مرگ محسوب می‌شوند، تا کجاست؟

کلیدواژگان

اصل صلاحیت تکمیلی، حق بر حریم خصوصی، حق مرگ، دکترین حاشیه اختیارات، دیوان اروپایی حقوق بشر.

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل پردیس فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران (نویسنده مسئول).
تلفن: ۰۹۳۶۶۹۱۰۱۱۰
Email: s.mostafizi@ut.ac.ir

۲. استادیار گروه حقوق بین‌الملل و عمومی، پردیس فارابی، دانشگاه تهران، قم، ایران. تلفن: ۰۹۱۲۲۴۹۳۱۷۳
Email: Mahdibalavi@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۸/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۲/۱۰

مقدمه

کنوانسیون اروپایی حقوق بشر^۱ از مهم‌ترین اسنادی است که به تفصیل به مسئله حقوق بنیادین بشر پرداخته است (مسجدی و مهدیان صدر، ۱۳۹۳: ۱۱). حق مرگ^۲، با وجود پیشینه نسبتاً طولانی‌اش - حتی به منزله حقی برای افراد که دولت‌ها مکلف به احقاق آن هستند - در محاکم ملی، شاید حدود بیست سال است که در دیوان اروپایی حقوق بشر^۳ بررسی شده است. مهم‌ترین دلیل این امر، به رسمیت شناخته‌نشده شدن صریح چنین حقی در کنوانسیون و سایر اسناد حقوق بشری است. حق مرگ به صراحت در هیچ‌یک از اسناد بین‌المللی تضمین نشده است، اما می‌توان در پرتو برخی حقوق و آزادی‌های دیگر، چنین حقی را از دل برخی مواد استنباط کرد. رویه دیوان اروپایی حقوق بشر و برخی محاکم ملی نیز مؤید همین نظر است. در کشورهایی که حق مرگ به رسمیت شناخته شده است، در پرتو حقوقی همچون حق بر آزادی و امنیت فردی، حق بر کرامت انسانی، حق بر عدم تبعیض و حق بر حریم خصوصی و با تمسک به اصولی همچون خودمختاری انسان و ممنوعیت رفتارهای تحقیرآمیز، توانسته‌اند این حق را برای افراد تضمین کنند.^۴

در این میان، جامعه اروپایی^۵ به دلیل ساختار خاص خود - مجموعه‌ای برساخته از دولت‌ها با حاکمیت و اقتدارات در سطح ملی و نهادهایی همچون شورا و اتحادیه اروپا با قوانینی والاتر و کارکردی نظارتی در ورای دولت‌ها - از ماهیتی ویژه برخوردار است. به راستی اختیارات دولت‌ها در قانون‌گذاری و اجرای قوانین مرتبط با حقوق بشر تا کجاست؟ این دولت‌ها تا چه حد مجازند مفاد کنوانسیون اروپایی حقوق بشر را با توجه به تفاوت‌ها و مقتضیات هر جامعه، در مقام اجرا محدود کنند یا تفاسیر مختلفی از آن داشته باشند؟ و دیوان در این خصوص چه نقشی بر عهده دارد؟ در این نوشتار، ابتدا به عملکرد دیوان اروپایی حقوق بشر و اعمال اصل صلاحیت تکمیلی^۶ این نهاد می‌پردازیم، سپس رویه دیوان در خصوص شناسایی حق مرگ برای افراد را بررسی خواهیم کرد.

1. European Convention on Human Rights 1950.

2. Right to Die.

3. European Court of Human Rights (ECtHR).

۴. نگاه کنید به پرونده‌های زیر، به ترتیب در انگلستان، کانادا و ایالات متحده:

-Opinions of The Lords of Appeal For Judgment in The Cause r (on the application of Purdy) (Appellant) v Director of Public Prosecutions (Respondent), Session 2008-09 [2009] Ukh1 45 on appeal from:[2009] EWCA Civ 92.

-Decision of 6 February 2015 of the supreme court of Canada in the case Carter v. Canada (attorney general).

-Decision of 31 December 2009 by the supreme court of the state of Montana, DA 09-0051, 2009 MT 449.

۵. منظور از جوامع اروپایی در این متن، ۴۷ کشوری است که عضو شورای اروپا هستند و همگی به کنوانسیون اروپایی حقوق بشر پیوسته‌اند و لذا در دایره صلاحیت سرزمینی دیوان اروپایی حقوق بشر قرار می‌گیرند و نه اعضای اتحادیه اروپا.

6. Principle of Subsidiarity.

دیوان اروپایی حقوق بشر و اصل صلاحیت تکمیلی

این نهاد در سال ۱۹۵۹ به منظور نظارت بر اجرای حقوق و تضمینات مندرج در کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و پروتکل‌های الحاقی آن^۱ از سوی شورای اروپا^۲ ایجاد شد. این نخستین بار در تاریخ است که افراد می‌توانند علیه آن دسته از اعمال دولت‌ها که به نقض حقوق بشر منجر می‌شود در مرجعی قضایی با تصمیمات الزام‌آور طرح دعوی کنند (Wilhdhaber, 2007: 523). صلاحیت این دیوان مشتمل بر رسیدگی به دعاوی افراد و دولت‌ها در خصوص نقض مفاد کنوانسیون اروپایی و پروتکل‌های الحاقی آن و صدور نظریه مشورتی به درخواست کمیته وزیران است.^۴

با توجه به اینکه مبنای آرای دیوان تنها حقوق و آزادی‌های مندرج در کنوانسیون اروپایی است^۵، باید در نظر داشت این حقوق و آزادی‌ها، دربردارنده حمایتی برای مردمان است که از طریق قوانین داخلی دولت‌ها نیز تضمین شده است. این حمایت مبتنی بر اصولی معین، مشترک و یکپارچه برای تمامی دولت‌ها و فارغ از قوانین داخلی آن‌هاست. اما یکپارچگی این اصول و قوانین، با احترام به هویت ملی دولت‌ها از مسیر قاعده «طی مراحل دادرسی داخلی»^۶ و دکتترین «حاشیه صلاحیت»^۷ توأم خواهد بود (Cassese, 2015: 2). منشأ دکتترین حاشیه

1. European Convention on Human Rights, art 19.

۲. نهادی در ساختار اتحادیه اروپا که در سال ۱۹۴۹ ایجاد شده است و به اموری همچون پیشرفت و اعتلای حقوق بشر، دموکراسی، و قانون‌روایی در حوزه صلاحیت اتحادیه می‌پردازد. این نهاد قدرت اتخاذ تصمیمات الزام‌آور را ندارد، اما می‌تواند ارکانی همچون دیوان اروپایی حقوق بشر را ایجاد کند.

۳. ساختار دیوان در ابتدا به صورت فعلی نبود و از دو رکن کمیسیون حقوق بشر - که وظیفه رسیدگی به قابلیت استماع دعاوی را بر عهده داشت- و یک دیوان تشکیل می‌شد. در سال ۱۹۹۸ و براساس پروتکل الحاقی شماره ۱۱ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، کمیسیون در دیوان ادغام شد و دیوان با ساختاری جدید به کار خود ادامه داد.

۴. نگاه کنید به ماده ۳۲ کنوانسیون اروپایی که در آن موارد صلاحیت دیوان را در خصوص نقض حقوق بشر منحصر به مواد ۳۳، ۳۴، ۴۶ و ۴۷ کنوانسیون می‌داند.

5. Ibid.

۶. Exhaustion of national/local/domestic remedy قاعده‌ای در حقوق بین‌الملل که افراد را مکلف می‌دارد پیش از طرح دعوی در محاکم بین‌المللی، ابتدا از تضمینات مقرر در قوانین داخلی دولت خود استفاده کنند و در صورت به نتیجه نرسیدن، توسل به مراجع بین‌المللی، آخرین راه‌حل خواهد بود. نگاه کنید به ماده (۱) ۳۵ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر.

۷. Margin of appreciation. دکتترین حاشیه صلاحیت بر این نظر است که در بسیاری موارد، مقامات ملی کشورهای اتحادیه در خصوص اتخاذ برخی تصمیمات، صالح‌تر از دیوان اروپایی حقوق بشرند. این دکتترین به‌ویژه زمانی کاربرد دارد که برای حل یک مسئله، شیوه‌های متعددی وجود دارد و شیوه اعمال نیز بسته به منافعی که در میان است، وجود یا نبود استانداردهای مشترک بین دولت‌های عضو درباره موضوعی خاص و میزان اختیاراتی که در هر مورد به دولت‌ها داده می‌شود متفاوت خواهد بود. درحقیقت، در این نظریه اجرای

صلاحید، به ماده (۳) ۵ معاهده تشکیل اتحادیه اروپا برمی‌گردد: «طبق اصل [صلاحیت] تکمیلی^۱، در حوزه‌هایی که مربوط به صلاحیت انحصاری دولت‌ها نیست، اتحادیه تنها در جایی می‌تواند وارد عمل شود که دولت‌ها خود، قادر به برآوردن و تأمین اهداف موردنظر از عملی خاص نباشند و اتحادیه بهتر می‌تواند از عهده تأمین آن هدف، به دلیل نتایج یا آثاری که در پی دارد، برآید»^۲. این در حالی است که قاعده نخست، از هنجارهای پذیرفته‌شده در حقوق بین‌الملل است، دکترین حاشیه صلاحید - حدافل در ابتدای ورودش به ادبیات حقوقی اروپا^۳ - منتقدان فراوانی داشت.^۴

لازمه اجرای این قواعد و درحقیقت اصل صلاحیت تکمیلی در حوزه حقوق بشر، از یکسو اعطای اختیارات به دولت‌هاست که بتوانند تا حد امکان رأساً به حمایت از حقوق بشر در مرزهایشان برخیزند - و این خود، در بسیاری موارد، موجب عملکردی مبتنی بر صلاحید و اختیارات خواهد بود^۵ - و از سوی دیگر، در جایی که مقامات ملی خود به تنهایی از تحقق حقوق مندرج در کنوانسیون ناتوان هستند، جامعه اروپایی این مسئولیت را بر عهده می‌گیرد. بر این اساس، اصل صلاحیت تکمیلی، دو معنای متفاوت شکلی و ماهوی خواهد داشت و دیوان هنگام ورود به پرونده، موظف است هر دو این موارد را در نظر بگیرد: خواهان موظف است تمامی مراحل را که قانون داخلی برای استیفای حقوق افراد در نظر گرفته است طی کند، سپس به طرح دعوی در مراجع بین‌المللی بپردازد. دیوان نیز می‌بایست در هر مورد، با توجه به

تعهدات بر عهده دولت‌های عضو و نظارت بر اجرا بر عهده دیوان است و دیوان در این میان تنها زمانی وارد عمل می‌شود که دولت‌ها در اجرای تعهدات خود ناتوان باشند یا قصور ورزند.

۱. این اصل در ماده ۱ پروتکل الحاقی پانزدهم به کنوانسیون اروپایی حقوق بشر بیان شده است: با توجه به اصل صلاحیت فرعی دیوان، دولت‌های عضو، مسئولیت ابتدایی تضمین حقوق و آزادی‌های مندرج در کنوانسیون و پروتکل‌های الحاقی را بر عهده خواهند داشت و در این خصوص، در عین وجود صلاحیت نظارتی دیوان بر اجرای این حقوق، در چگونگی اجرا از حاشیه‌ای از اختیارات برخوردارند.

2. The Treaty on the European Union the Treaty on the Functioning of the European Union 2012/C 326/01, art 5(3).

3. In Handyside v. the United Kingdom, 5493/72, (1976) 1 EHRR 737, [1976] ECHR 5, 7 December 1976.

۴. نگاه کنید به:

-Steven Greer, (2006) The European convention on human rights: achievements, problems and prospects, New York, Cambridge University press.

-J. Christoffersen, (2009). Fair Balance: Proportionality, Subsidiarity and Primarity in the European Convention on Human Rights, Leiden-Boston, Martinus Nijhoff.

۵. این اصل درخصوص حقوق مطلق مانند حق حیات و حق مصونیت در برابر شکنجه اعمال نمی‌شود و فقط درخصوص حقوق مقید کاربرد دارد که ممکن است نحوه اجرای آن‌ها در هر کشور یا بسته به اوضاع و احوال، متفاوت باشد.

شرایط پرونده و تفاوت سیاست عمومی از یک کشور به کشور دیگر^۱، برقراری تعادل میان منافع فرد و جامعه^۲ (Carozza, 2003: 49) یا تنها به دلیل تفاوت و گوناگونی مردمان هر کشور^۳، حاشیه‌ای از اختیارات برای دولت‌ها در اجرای قوانین مندرج در کنوانسیون اروپایی حقوق بشر قائل شود (De Santis Di Nikola, 2011: 8).

با توجه به اینکه اصل صلاحیت فرعی تنها در مواردی که صلاحیت‌های همپوشان و مشترک بین اتحادیه و دولت‌ها وجود دارد، اعمال می‌شود؛^۴ مرز مشخص میان قوانین و صلاحیت ملی و مفاد کنوانسیون برای تصمیم‌گیری در خصوص حق مرگ کجاست؟

رویه قضایی دیوان

دیوان اروپایی حقوق بشر تاکنون -۲۰۱۶- به پنج پرونده در خصوص حق مرگ رسیدگی و ابعاد مختلف این حق و تعهدات مثبت و منفی دولت‌ها در خصوص آن، همچنین تعارض آن با حق حیات را بررسی کرده است. در خلال بررسی این پرونده‌ها، دیوان همچنین به حدود مجاز اختیارات دولت‌ها در محدودسازی حقوق و آزادی‌های شهروندان پرداخته است:

۱. پرونده دایان پریتی علیه بریتانیا (۲۰۰۲)

این پرونده از سوی خانم دایان پریتی در دیوان اروپایی حقوق بشر مطرح شد. او به دلیل نوع بیماری‌اش قادر نبود شخصاً خودکشی کند و مایل بود در این خصوص از همسرش کمک بگیرد، اما از آنجا که براساس قانون انگلستان^۵ کمک به خودکشی دیگری جرم محسوب می‌شود و چهارده سال حبس برای مرتکب در پی دارد، حتی این راه نیز ممکن نبود. پس از طی مراحل داخلی در انگلستان^۶، پرونده با استناد به مفاد کنوانسیون اروپایی حقوق بشر -حق حیات، حق بر مصونیت در برابر شکنجه و سایر اقدامات ترذیلی و ظالمانه، حق آزادی باور و مذهب، حق بر حریم خصوصی و حق بر مصونیت در برابر تبعیض- در دیوان مطرح شد. دیوان مخالف تفسیر خواهان از حق حیات است که این حق را دارای جنبه‌ای منفی -حق مرگ- می‌داند و در پاسخ به استدلال خواهان در خصوص کشورهایی که حق مرگ را به

1. CJEU, C-36/02, Omega v. Oberbürgermeisterin (14 October 2004), para. 31.

2. CJEU, C-421/70, Frede Darngard (2 April 2009); C-112/00 Eugen Schmidberger v. Austria (12 June 2003), paras 81-82; C-71/02, Herbert Karner v. Troostwijk (25 March 2004), paras 50-53.

3. CJEU, C-41/74, Yvonne van Duyn v. Home Office, (4 December 1974), para. 18; C-244/06, Dynamic Medien v. Avides Media (14 February 2008), para. 44.

۴. ماده (۳) ۵ معاهده اتحادیه اروپا: تنها در مواردی اعمال می‌شود که در صلاحیت انحصاری اتحادیه نباشد.

5. Suicide act 1961, section 2(1).

6. R v Director of Public Prosecutions (Respondent), ex parte Diane Pretty (Appellant) & Secretary of State for the Home Department (Interested Party) [2001] UKHL 61.

رسمیت شناخته‌اند می‌گویند شناسایی چنین حقی به‌خودی‌خود، نقض کنوانسیون محسوب نمی‌شود، البته شناسایی نکردن این حق نیز به معنای رعایت ماده ۲ نیست. حتی اگر شرایط موجود در یک کشور خاص که خودکشی کمکی را به رسمیت شناخته است، نقض ماده ۲ محسوب نشود نباید این تصور در خواهان ایجاد شود که انگلستان در صورت به رسمیت نشناختن چنین حقی، ناقض کنوانسیون محسوب می‌شود.^۱

دیوان بر این نظر است که منظور از رفتار و مجازات غیرانسانی و خوارکننده^۲ که در این ماده آمده است، نوعی «بدرفتاری»^۳ است که حداقلی از خشونت را در خود دارد و ناشی از اعمال دولت است. همچنین ماده ۳، باید در کنار ماده ۲ کنوانسیون خوانده شود و همان‌طور که دیوان در قسمت قبلی رأی اعلام کرده است، این ماده در خصوص مرگ هیچ‌گونه حقی به افراد نمی‌دهد تا در برابر این حق، دولت‌ها را موظف به مجازدانستن مرگ یا تسهیل آن بدانیم. بنابراین، طبق ماده ۳ دولت‌ها مبنی بر مجازدانستن این اعمال هیچ‌گونه تکلیفی ندارند.^۴

دیوان ابتدا با ارجاع به رویه قبلی خود اعلام می‌کند؛ واژه حریم خصوصی^۵ طیف گسترده‌ای از مفاهیم را شامل می‌شود و به یک معنای مشخص محدود نیست. سپس، در اقدامی درخور توجه، این حق را به‌مثابه حق خودمختاری فردی^۶ تفسیر می‌کند. سپس، دادگاه می‌پذیرد خواسته خواهان مبنی بر اعمال اراده‌اش در خصوص آنچه او آن را «مرگی بی‌عزت و سرشار از رنج» می‌داند، اشاره به همین مفهوم خودمختاری دارد و قانون انگلستان او را از اعمال خواست و اراده‌اش محروم می‌کند. از این‌رو، این عمل مداخله یا نقض حق خواهان ذیل ماده ۸ کنوانسیون محسوب می‌شود.^۷ اما از نظر دیوان، اگر قانون با ممنوع کردن خودکشی کمکی و در عین حال ایجاد سیستم اجرایی و قضایی که برای شروع تعقیب، توجه لازم را به منافع عمومی درگیر در هر پرونده مبذول می‌دارد و ملزومات مجازاتی شایسته و عادلانه را فراهم می‌کند، در صدد بیان اهمیت حق حیات باشد، این قانون دیگر خودسرانه نیست. دیوان در ادامه نتیجه می‌گیرد مداخله در این پرونده برای حفظ حقوق سایرین ضروری است، بنابراین هیچ‌گونه نقضی ذیل ماده ۸ صورت نگرفته است.^۸

دیوان در خصوص ماده ۹ در ثبات عقاید خواهان و حمایت او از مفهوم خودکشی به کمک

1. *Pretty judgment*, § 41.

2. Inhuman or degrading treatment or punishment.

3. Ill-treatment.

4. *Pretty judgment*, §§ 52-55.

5. Private life.

6. personal autonomy.

7. *Pretty judgment*, § 67.

دیوان در این بخش از حکم خود از دادگاه عالی کانادا - که در زیر آمده است - تأثیر گرفته است.

Rodriguez v. the Attorney General of Canada, [1994] 2 Law Reports of Canada 136.

8. *Pretty judgment*, §§ 76-78.

دیگری شک ندارد، اما باید توجه داشت هر نوع فکر یا عقیده‌ای - «باور»- به معنایی که در ماده ۹ کنوانسیون به کار رفته است نیست.

از دیدگاه دیوان، در برابر ادعای خواهان مبنی بر تبعیض آمیز بودن قوانین بریتانیا، توجیهی عینی و عقلانی برای تفاوت قائل نشدن در قانون بین افرادی که توانایی خودکشی دارند و افرادی که این توانایی را ندارند، وجود دارد. مرز بین این دو گروه، معمولاً مرز مشخصی است، اما اینکه به دنبال استثنا قائل شدن برای تمام افرادی باشیم که شخصاً توانایی خودکشی ندارند، شدیداً هدف قانون ۱۹۶۱ را که حمایت از حیات است، تضعیف می‌کند.^۱

۲. پرونده هاس علیه سوئیس (۲۰۱۱)

این پرونده از سوی آقای هاس، ۵۷ ساله، که نزدیک ۲۰ سال از اختلال دوقطبی شدید رنج می‌برد، در دیوان اروپایی حقوق بشر مطرح شد. در این پرونده، خواهان مدعی نقض حقوق خود ذیل ماده ۸ کنوانسیون است:

دیوان در این پرونده نیز ابتدا مفاهیم مختلفی را بررسی می‌کند که ذیل ماده ۸ کنوانسیون قرار می‌گیرند، سپس در پرتو رویه قضایی خود، نتیجه می‌گیرد حق فرد بر تصمیم‌گیری در خصوص چگونگی و زمان مرگ، این حق را به او می‌دهد که آزادانه به این پرسش‌ها پاسخ دهد و پیامدهای انتخاب خود را بپذیرد؛ این یکی از جنبه‌های حق بر زندگی خصوصی مندرج در این ماده است.^۲ اما همانند دادگاه فدرال سوئیس بر این باور است آزادی فرد در انتخاب مرگ و مصونیت احتمالی فردی که در این امر به او کمک می‌کند یک چیز است و تعهد دولت به اینکه بدون تجویز پزشک داروی کشنده در اختیار افراد قرار دهد و از قانون تخطی کند، چیز دیگری است. دیوان در عین حال می‌گوید مواد کنوانسیون باید به‌منزله کل و در کنار یکدیگر خوانده شوند.^۳ در نتیجه، ماده ۸ این کنوانسیون باید در کنار ماده ۲ تفسیر شود که مسئولیت حمایت از افراد ناتوان را، حتی در برابر اعمال خود این افراد، بر عهده دولت‌ها می‌گذارد.^۴ به عبارت دیگر، ماده ۲ دولت‌ها را موظف می‌کند اگر تصمیم به خودکشی با اراده آزاد و درک کامل گرفته نشده است، مانع آن شوند. همچنین، باید توجه داشت در بین دولت‌های اتحادیه اروپا در خصوص نحوه برقراری تعادل میان حمایت از حق حیات و احترام به انتخاب و اراده آزاد فرد، اختلاف نظر زیادی وجود دارد^۵ و دولت‌ها در این حوزه از آزادی عمل قابل ملاحظه‌ای

1. *Pretty judgment*, §§ 88-89.

2. *Hass judgment*, § 50-51.

3. *Verein gegen Tierfabriken Schweiz (VgT) v. Switzerland (no. 2)* [GC], no. 32772/02, § 83, ECHR 2009.

4. *Keenan v. the United Kingdom*, no. 27229/95, § 91, ECHR 2001-III.

5. In *Switzerland*, pursuant to Article 115 of the Criminal Code, inciting and assisting suicide are punishable only where the perpetrator of such acts is driven to commit them by "selfish motives". By

برخوردارند.^۱ دیوان نیز مانند دولت بر این باور است که محدودیت دسترسی به این داروها، برای حمایت از سلامتی و ایمنی جامعه و پیشگیری از وقوع جرم لازم است.^۲ با توجه به استدلال‌های بالا، دیوان در نهایت نتیجه می‌گیرد حتی اگر فرض کنیم دولت‌ها تعهدات مثبتی در خصوص تسهیل خودکشی افراد دارند، مقامات سوئیس در این پرونده خاص در انجام تعهدات خود قصوری نداشته‌اند.^۳

۳. پرونده کوخ علیه آلمان (۲۰۱۲)

این پرونده از سوی خواهان، اولریش کوخ در دیوان اروپایی حقوق بشر مطرح شد. در این پرونده نیز خواهان مدعی نقض حقوق ذیل ماده ۸ کنوانسیون شده است، اما نقض این حق را در خصوص خودش و همسرش به طور مجزا عنوان کرده است:

خواهان مدعی است امتناع محاکم داخلی از رسیدگی ماهوی به دعوی مطرح‌شده در خصوص خودداری مؤسسه فدرال از صدور مجوز تهیه داروی کشنده برای همسرش، حق او بر حریم خصوصی و زندگی خانوادگی‌اش را نقض کرده است.^۴ مؤسسه فدرال و دادگاه‌ها، قادر به درک نفع شخصی او - آنچه خواهان را به این دعوی مرتبط می‌کند - از اقامه این دعوی نبوده‌اند و این نفع چیزی جز میل به برآورده شدن آخرین آرزوی همسرش در خصوص پایان دادن به زندگی نیست. علاوه بر این، وضعیت اسفناک همسرش و آرزوی برآورده نشده‌اش، تأثیر مستقیمی نیز در سلامت جسمانی خواهان گذاشته است. او همچنین مدعی است همسرش از مرگ در حریم خصوصی خانه‌شان محروم و برای پایان زندگی ناچار شده است مسافرت مشقت‌بار به سوئیس را تحمل کند. از آنجا که رابطه زناشویی رابطه‌ای بسیار نزدیک است، هرگونه نقض حقوق و آزادی یکی از طرفین، نقض حقوق هر دو نفر محسوب می‌شود. بنابراین، در رابطه نزدیکی همچون ازدواج، طرفین باید بتوانند بر مبنای ماده ۳۴ کنوانسیون^۵ از حقوق و آزادی‌های مشترکشان دفاع کنند. اینکه از خانم کوخ بخواهیم سال‌های طولانی درد و

way of comparison, the Benelux countries in particular have decriminalized the act of assisting suicide, but only in very specific circumstances. Finally, certain other countries accept only acts of "passive" assistance.

1. *Hass judgment*, § 54-55.

2. *Hass judgment*, § 56-58.

3. *Hass judgment*, § 61.

4. *Koch judgment* § 27.

۵. دیوان اروپایی حقوق بشر می‌تواند نسبت به دریافت دادخواست از طرف هر شخص، سازمان غیردولتی یا گروهی از اشخاص که مدعی‌اند قربانی نقض حقوق مندرج در کنوانسیون و پروتکل‌های مربوط به آن از سوی هریک از دولت‌های متعاقد شده‌اند، اقدام کند. این دولت‌ها متعهد می‌شوند در راه اجرای مؤثر این حق از هیچ طریق مانعی ایجاد نکنند (ماده ۳۲ کنوانسیون اروپایی).

رنج اضافی را تحمل کند که حق طرح دعوی در دادگاه را از دست ندهد، دقیقاً برخلاف روح حاکم بر کنوانسیون، یعنی حمایت از کرامت انسانی، آزادی و خودمختاری است.^۱ به‌زعم خواهان، ماده ۸ کنوانسیون، حتی اگر در کنار ماده ۲ خوانده شود، شامل حق فرد بر مرگ نیز است، زیرا ماده ۲ در خصوص حق زیستن است و نه وظیفه زیستن.

دیوان می‌گوید خواهان بر این باور است که رنج همسرش و شرایط مبهمی که او در آن قرار داشت، بر توانایی همسر و در عین حال پرستاری پرشور و فداکار تأثیر گذاشته و از این طریق، حقوق او ذیل ماده ۸ کنوانسیون نقض شده است. بنابراین، این پرونده با سایر مواردی که تاکنون در این دیوان مطرح شده است تفاوت دارد. پس از این، دادگاه بر معانی مختلف زندگی خصوصی تأکید می‌کند. در پرونده هاس علیه دولت سوئیس، دیوان با به‌رسمیت‌شناختن حق افراد بر تصمیم‌گیری در خصوص زمان و مکان مرگشان، به شرط برخورداری از اراده آزاد و احراز اینکه خودمختاری افراد، یکی از جنبه‌های حق بر حریم خصوصی و زندگی خانوادگی است،^۲ نقض ماده ۸ کنوانسیون را مسلم می‌داند، اما حتی با فرض اینکه دولت تعهدات مثبتی به‌منظور تسهیل خودکشی افراد دارد، در آن پرونده خاص نقض تعهدات از سوی مقامات دولتی احراز نشد.^۳ با توجه به آنچه گفته شد، دیوان نتیجه می‌گیرد اقدام مؤسسه فدرال در رد دادخواست خواهان و اقدام دادگاه اداری در خصوص خودداری از ورود ماهوی به پرونده، نقض حقوق خواهان ذیل ماده ۸ کنوانسیون محسوب می‌شود.^۴

با توجه به جنبه ماهوی شکایت خواهان ذیل ماده ۸، دیوان تأکید می‌کند که هدف مندرج در این کنوانسیون همان‌طور که در ماده ۱^۵ نیز آمده است، این است که حقوق و آزادی‌های اعطاشده از سوی این کنوانسیون باید از تعرض دولت‌های عضو کنوانسیون مصون باشند. این امر برای کارکرد مناسب سیستم حمایتی که کنوانسیون ایجاد کرده است لازم است. در نهایت اعلام می‌کند خودداری مقامات از ورود ماهوی به پرونده نقض حق خواهان ذیل ماده ۸ کنوانسیون محسوب می‌شود.^۶

دیوان با توجه به ماده (۴) ۳۵ کنوانسیون، که در هر مرحله از دادرسی، رد دعاوی غیر قابل استماع را مجاز می‌داند، نتیجه می‌گیرد که شکایت خواهان در خصوص نقض حقوق همسر مرحومش به دلیل ناسازگاری با این ماده، رد می‌شود.^۷

1. the applicant referred to Artico v. Italy, 13 May 1980, Series A no. 37.

2. *Hass judgment*, § 51.

3. *Hass judgment*, § 61.

4. *Koch judgment*, § § 43-54.

۵. ماده ۱. لزوم احترام به حقوق بشر: دولت‌های عضو موظفاند برخورداری افراد ساکن در مناطق تحت حاکمیت خود را از حقوق و آزادی‌های تعریف‌شده در بخش اول کنوانسیون حاضر تضمین کنند.

6. *Koch judgment*, § § 69-72.

7. *Koch judgment*, § § 78-82.

۴. پرونده گراس علیه سوئیس (۲۰۱۴)

این پرونده، با سایر پرونده‌هایی که تاکنون در دیوان مطرح شده است، تفاوت مهمی دارد. خواهان پرونده‌هایی که پیش از این بررسی کردیم، تماماً افرادی با بیماری‌های وخیم بودند، اما خانم گراس، خواهان این پرونده، زنی مسن است که تنها ناراحتی‌اش، کاهش توانایی‌های جسمی و روانی است که به دلیل کهولت سنش است. خانم گراس پرونده را در دیوان اروپایی حقوق بشر مطرح می‌کند و مدعی است مقامات سوئیس با ممانعت از او در خصوص انتخاب شیوه و زمان مرگش، حقوق او ذیل ماده ۸ کنوانسیون را نقض کرده‌اند. دیوان قابلیت استماع پرونده را تأیید می‌کند^۱ و وارد رسیدگی ماهوی می‌شود:

دیوان بار دیگر تأکید می‌کند که مفهوم حریم خصوصی معانی گسترده‌ای دارد و شامل حق بر خودمختاری نیز می‌شود.^۲ بدون خدشه به اصل تقدس حیات که مورد حمایت کنوانسیون است، در دوره‌ای که مسائل پزشکی به شدت پیچیده شده و امید به زندگی افزایش یافته است، بسیاری مردم نگران‌اند که مبدا مجبور شوند در دوران پیری و با وجود مشکلات روحی و جسمی فراوان زندگی‌شان را طولانی کنند، زیرا برخلاف خواست و خودمختاری آن‌هاست. دیوان در رأی خود، با توجه به رویه قضایی گذشته‌اش^۳ می‌پذیرد که حقوق ادعایی خواهان ذیل ماده ۸ می‌گنجد. در این پرونده اما، دیوان تاحدی از رویه گذشته‌اش منحرف می‌شود و تصمیم می‌گیرد ادعای خواهان را از زاویه جدیدی بررسی کند: قطعیت حقوقی. دیوان اعلام می‌کند: با توجه به اینکه دستورالعمل‌های اخلاقی - پزشکی سوئیس تنها بر افراد در حال مرگ و مبتلا به بیماری‌های لاعلاج اعمال می‌شود، باید گفت که قوانین این کشور در خصوص افرادی در وضعیت خواهان، ساکت است. در نتیجه، قوانین سوئیس در عین اینکه امکان دسترسی به دوز کشنده سدیم پنتا باربیتال را با تجویز پزشک فراهم کرده‌اند، از شفاف‌سازی حدود این حق برای افراد ناتوان بوده‌اند، بنابراین نقض ماده ۸ کنوانسیون احراز می‌شود. البته دیوان به صراحت تأکید می‌کند که نقض مورد بحث، تنها از خلأ قانونی سرچشمه گرفته است و نه محتوای قوانینی که وجود دارد یا در آینده به تصویب می‌رسد.^۴

۵. پرونده ونسان لمبرت و دیگران علیه فرانسه (۲۰۱۵)

خواهان‌ها، والدین، برادر و خواهر ونسان لمبرت بودند. او در سال ۲۰۰۸ در حادثه رانندگی

1. *Gross judgment*, § 40.

2. see *Pretty*, § 61, and *A, B and C v. Ireland [GC]*, no. 25579/05, § 212, ECHR 2010

3. see *Haas*, § 51; see also *Koch v. Germany*, no. 497/09, § 52, 19 July 2012

4. *Gross judgment*, § 65-67.

دچار تتراپلژیا شد و از آن پس براساس گزارش پزشکی منتشرشده از سوی شورای کشور^۱ در وضعیت ثابت نباتی قرار داشت و از طریق لوله تغذیه می‌شد.

دیوان در رأی خود، بر تحلیل ماده ۲ کنوانسیون متمرکز می‌شود، به‌ویژه می‌گوید: وظیفه حمایت از حیات، هم تعهدات مثبت بر دوش دولت‌ها می‌گذارد و هم تعهدات منفی.^۲ درخصوص تعهدات منفی، دیوان بر این باور است که خودداری از درمان فاقد انگیزه لازم - عنصر معنوی کشتن - است، یعنی پزشکی که درمان را قطع می‌کند تنها انگیزه‌اش طی شدن روند طبیعی مرگ و تسکین دردهای بیمار است. بنابراین، از آنجا که قطع درمان براساس قانون سلامت فرانسه مجاز است و کشتن عامدانه -قتل- محسوب نمی‌شود، دیوان احراز می‌کند که این عمل کشتن عامدانه، آنچه در ماده ۲ کنوانسیون آمده است، محسوب نمی‌شود.^۳

درخصوص تعهدات مثبت حمایت از حیات، دیوان به چارچوب مندرج در قانون سلامت فرانسه و تصمیم شورای کشور اشاره می‌کند که تدابیر مهم ایمنی را درخصوص قطع درمان اندیشیده و این مقررات برای تضمین حمایت از زندگی بیماران است. دیوان درخصوص تصمیم‌گیری برای پایان زندگی، به مقررات داخلی و تفاوت‌های کشورهای با یکدیگر احترام گذاشته است: فرایند تصمیم‌گیری درخصوص پایان زندگی، مانند تعیین شخصی که تصمیم نهایی را در این خصوص می‌گیرد و جزئیات و ترتیبات قانونی که برای این عمل مقرر شده است، در حوزه حاشیه احترام دولت‌ها می‌گنجد.^۴ درنهایت با توجه به شهادت همسر خواهان درخصوص گفته‌های ونسان لمبرت مبنی بر اینکه نمی‌خواهد در شرایطی که زندگی‌اش وابسته به دیگران و دستگاه‌های پزشکی است زنده بماند، اعلام می‌کند که تشخیص تطابق داشتن یا نداشتن خواسته‌های خواهان با قوانین ملی، بر عهده مقامات داخلی است.

آنچه گفته شد دیوان را بدان‌جا رهنمون می‌کند که اعلام کند دولت هیچ تخلفی از تعهدات مثبت خود ذیل ماده ۲ کنوانسیون انجام نداده و تعهدات منفی خود را نیز نقض نکرده است. بنابراین، دیوان نتیجه می‌گیرد هیچ حقی از خواهان‌ها ذیل این ماده تزییع نشده است.^۵ دیوان با تفاوت قائل شدن بین اتانازی و قطع درمان و واگذار کردن چارچوب قانونی دومی به دولت‌ها، در این پرونده بین تقدس حیات از یک‌سو و مفاهیمی همچون کیفیت زندگی و خودمختاری فرد از سوی دیگر، تعادل برقرار می‌کند.^۶ البته تمام قضات نیز با این نظر موافق نبودند و این رأی با دوازده رأی موافق و پنج رأی مخالف تصویب شد.

۱. Conseil d'État. نهادی در دولت ملی فرانسه است که هم به‌منزله مشاور حقوقی قوه مجریه و هم به‌منزله مرجع تجدیدنظر و دیوان عالی برای دادگاه‌های اداری عمل می‌کند. در این متن به نقش دوم آن اشاره شده است.

2. Lambert judgment § 117.

3. Lambert judgment of § 121.

4. Lambert judgment § 144.

5. Lambert judgment § 182.

6. Lambert judgment § 148.

تحلیلی بر آرای دیوان

با توجه به آنچه گفته شد، دیدیم که مسئله حق مرگ به کامل‌ترین صورت در پرونده دایان پیریتی در برابر دیوان مطرح شد و دیوان تمامی نقض‌های ادعایی خواهان را بررسی کرد. در خصوص حق حیات، دیوان -برخلاف تصور خواهان که این حق را دارای جنبه‌ای منفی یا درحقیقت حق بر مرگ می‌دانست- بر این باور بود که این حق، برخلاف برخی دیگر از حقوق که متضمن اضرار خود هستند (مانند حق ازدواج یا شرکت در تجمعات)، چنین ویژگی‌ای ندارد.^۱ دیوان بر این نظر است که طبیعت این دو حق با یکدیگر متفاوت است. حقوقی مانند حق شرکت در انجمن یا حق آزادی بیان، متضمن اضرار خود نیز هستند. هیچ قانونی از افراد نمی‌خواهد اجباراً از آزادی بیان خود استفاده کنند یا حتماً به عضویت انجمن یا گروهی درآیند. اکثر حقوق ما، از این دسته‌اند، یعنی حقوق قابل اعراض. اصولاً وقتی قانون حقی را به فرد می‌دهد، آن فرد باید توانایی اعراض از آن را داشته باشد، زیرا در غیر این صورت اصل حق داشتن از بین می‌رود و درواقع نوعی تکلیف بر عهده فرد گذاشته می‌شود. دیوان با توجه به اینکه مبنایی برای این تفاوت ماهوی بین حق حیات و سایر حقوق ذکر نکرده است، درحقیقت حق حیات را از مفهوم اصلی آن تهی و آن را به وظیفه زیستن تبدیل کرده است. همچنین، دیوان در تحلیل خود از این حق، آن را حق ادعایی می‌داند که از آن حقوق و تکالیف مثبتی برمی‌خیزد. یعنی فرد حق بر زیستن دارد و دولت، در مقابل، مکلف به حمایت از حق می‌شود.^۲ اما با توجه به آنچه در متن ماده ۲ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر مطرح شده است، حمایت از این حق باید در برابر خدشه‌ای باشد که اشخاص ثالث ممکن است به حق حیات فرد وارد کنند و نه حمایت از او در برابر خودش. همان‌طور که دولت در خصوص ممانعت از خودکشی افراد -که مسئله‌ای است کاملاً در حوزه خصوصی- وظیفه‌ای ندارد، بالطبع وظیفه‌ای در قبال ممانعت از خودکشی به کمک دیگری -یا درحقیقت مجازات معاونت در عملی که خودش جرم نیست- نیز نخواهد داشت. البته همان‌گونه که دیوان به‌درستی می‌گوید، این با تسهیل یا ارائه هرگونه کمک یا خدمات برای خودکشی افراد متفاوت است.^۳ درخصوص ماده ۳ کنوانسیون، یعنی منع شکنجه و هرگونه رفتار تزدیلی و تحقیرآمیز، دیوان به‌درستی بر این باور است که منظور از رفتار و مجازات غیرانسانی و خوارکننده^۴ که در

۱. مبنای استدلال دیوان درخصوص اینکه حق، بدون تحریفی آشکار نمی‌تواند موجد مفهومی ضد خود باشد، دستورالعمل اتحادیه اروپاست:

Recommendation 1418 (1999) of the parliamentary assembly of the council of Europe, para 9.

2. *Pretty judgment*, §§ 35.

3. *Hass judgment*, § 50-51.

4. Inhuman or degrading treatment or punishment.

این ماده آمده است، نوعی «بدرفتاری»^۱ است که حداقلی از خشونت را در خود دارد و به معنای صدمات بدنی یا رنج شدید روحی یا جسمی است. رنج ناشی از بیماری‌هایی که به طور طبیعی فرد را درگیر کرده‌اند، از شمول این ماده خارج‌اند، مگر اینکه ایجاد بیماری یا شدت یافتن آن در نتیجه اعمالی منتسب به دولت باشد، اعمالی مانند بازداشت، اخراج یا اقدامات دیگر^۲. اصولاً کارکرد حقوق بشر، حمایت فرد در برابر سوءاستفاده از اقتدار دولت است و نه سایر عوامل (والاس و ارتگا، ۱۳۹۲: ۳۲۷).

همچنین، درخصوص ماده ۹ کنوانسیون یعنی حق آزادی باور و مذهب، دیوان بر این باور است که باورداشتن به مفهومی چون خودکشی، باور به معنای به‌کاررفته در این ماده نیست.^۳ ادعاهای خواهان درحقیقت، تجلی مذهب یا باور از طریق پرستش، آموزش، عمل و نظارت به‌گونه‌ای که در پاراگراف اول ماده آمده است، نیست، و طبق نظر کمیسیون^۴، واژه عمل^۵، تمام افعالی را که با انگیزه مذهبی یا از آن سرچشمه گرفته باشد دربرمی‌گیرد. تا آنجا که عقاید خواهان بازتاب تعهد او به اصل خودمختاری باشد، ادعا باید ذیل ماده ۸ کنوانسیون مطرح شود و نه ماده ۹. البته می‌توان گفت آنچه دیوان در رأی ذکر کرده است، درخصوص آزادی مذهب کاملاً درست است، اما درخصوص آزادی باور - که لزوماً نباید مذهبی باشد و فرد می‌تواند دست به اعمالی همچون خودکشی بزند که ناشی از باورهای غیرمذهبی اوست - اشتباه کرده است، زیرا در اصل باور به خودکشی مدنظر خواهان نبوده است، بلکه خودکشی در اصل پیامد باورهای بنیادین تری در ذهن اوست که می‌توانند ذیل این ماده - به‌منزله باوری غیرمذهبی - گنجانده شوند. البته اینکه آیا دولت طبق بند ۲ ماده ۹، به دلایلی بر مبنای ضرورت‌های یک جامعه دموکراتیک همچون حفاظت از نظم و امنیت عمومی، اخلاق و سلامت یا حقوق دیگران، حق محدودکردن این آزادی و پیامدهای آن را، دارد یا نه؟ مسئله‌ای است که باید جداگانه به آن پرداخت.

مسئله دیگری که دیوان بدان پرداخته است، نقض حقوق افراد ذیل ماده ۱۴ کنوانسیون - مصونیت در برابر تبعیض - است. نظر دیوان بر این است که مستثناکردن تمامی افرادی که به‌تنهایی قادر به کشتن خود نیستند، هدف قوانین ممانعت از خودکشی - یعنی حمایت از حق حیات - را تضعیف می‌کنند^۷، اما خواهان به‌درستی بر این باور است که او قربانی قوانین

1. III-treatment.

2. *Pretty judgment*, §§ 52-55.

۳. به تفاوت میان واژگانی همچون belief (که معمولاً به باور مذهبی اطلاق می‌شود و مدنظر این ماده است) و opinion (که معمولاً بر عقاید سیاسی و نظایر آن اطلاق می‌شود و از شمول ماده خارج است) توجه داشته باشید.

4. See *Arrowsmith v. the United Kingdom*, no. 7050/77, Commission's report of 12 October 1978 DR 19, p. 19, § 71.

5. Practice.

6. *Pretty judgment*, § 82.

7. *Pretty judgment*, §§ 88-89.

تبعیض آمیز است، زیرا خودکشی، در قوانین اکثر کشورها جرم‌انگاری نشده است و با اینکه حق بر خودکشی در قوانین وجود ندارد، اما افراد در مبادرت به این عمل آزادند. هنگامی که شخصی به دلیل شرایط جسمی، روحی، بیماری یا معلولیتی که دارد، شخصاً قادر به کشتن خود نیست و قوانین نیز خودکشی به کمک دیگری را ممنوع کرده‌اند، درحقیقت این اشخاص از نوعی آزادی در کشتن خود - اگر واژه حق را به کار نبریم - محروماند که این محرومیت برای افراد سالم وجود ندارد. چنین قوانینی، حتی اگر با هدف تبعیض میان افراد سالم و بیمار یا معلول وضع نشده باشند، درنهایت چنین اثری دارند و تبعیض آمیز محسوب می‌شوند.^۱ همان‌طور که دیوان بارها در آرای خود به‌درستی اشاره کرده است، هیچ‌یک از مواد کنوانسیون نباید به نفع دیگری کنار گذاشته شوند و این مواد را همواره باید به‌مثابه کلی واحد نگریست.^۲ بدیهی است که ماده ۲، یعنی حمایت از حق زیستن، نباید به تصویب قوانین تبعیض آمیز با هدف حمایت از این حق منجر شود.

اما آنچه بلااستثنا در تمامی پنج پرونده مطرح‌شده در برابر دیوان به آن استناد شده است، ادعای نقض حریم خصوصی افراد ذیل ماده ۸ کنوانسیون بوده است. دیوان در تمامی موارد، با تفسیر این حق به‌مثابه حق خودمختاری، نقض آن را احراز می‌کند و می‌پذیرد که قوانین کشورها، خواست افراد در خصوص نحوه زندگی و مرگشان را نادیده می‌گیرند و آن‌ها را از اعمال اراده محروم می‌کنند. اما در ادامه، آنچه به‌مثابه توجیهی برای این نقض عنوان شده است، اعمال قانون و هدف مشروع محافظت از حق حیات و به‌واسطه آن، حمایت از حقوق سایرین است. مهم‌تر از همه اینکه، آیا چنین مداخله‌ای در جوامع دموکراتیک ضروری است یا خیر؟^۳ دیوان در این خصوص حاشیه صلاحدید گسترده‌ای برای دولت‌ها قائل است^۴ و در ادامه اظهار می‌کند اگر قانون با ممنوع کردن خودکشی کمکی و در عین حال ایجاد سیستم اجرایی و قضایی که برای شروع تعقیب، توجه لازم را به منافع عمومی درگیر در هر پرونده مبذول می‌دارد و ملزومات مجازاتی شایسته و عادلانه را فراهم می‌کند، درصدد بیان اهمیت حق حیات باشد، این قانون دیگر خودسرانه نیست و استدلالی عجیب و بی‌شک نادر است. اگرچه انگلستان در این خصوص قوانین سختگیرانه‌ای ندارد و برای اعمال مجازات، شرایط هر پرونده جداگانه

۱. برای استدلال‌هایی مشابه در محاکم ملی، که بعضاً به تغییر قوانین مربوط به ممنوعیت خودکشی به کمک دیگری نیز منجر شده‌اند، نگاه کنید به:

Dissenting opinion of chief justice Lammer, p. 27 of the reasons for judgment (*Rodriguez v British Columbia (AG)* [1993] 3 S.C.R. 519).

Decision of 6 February 2015 of the Supreme Court of Canada in the case *Carter v. Canada (attorney general)*, para 93.

2. *Verein gegen Tierfabriken Schweiz (VgT) v. Switzerland (no. 2)* [GC], no. 32772/02, § 83, ECHR 2009.

3. *Pretty judgment*, § 69.

4. *Pretty judgment*, §§ 70-71.

بررسی می‌شود^۱، اما باید دید اصولاً خودکشی یک شخص به کمک دیگری، چه تعارضی با حقوق سایرین در جوامع دموکراتیک ایجاد خواهد کرد؟ و آیا این خدشه به حقوق دیگران - در صورت وجود - به حدی است که به سلب یا محدودیت حقوق و آزادی‌های مشروع سایرین منجر می‌شود؟ استدلالی که در پاسخ مطرح شده نشانگر ترسی است که در اکثر جوامع، نسبت به سوءاستفاده از حق وجود دارد. قانون‌گذار بریتانیا و بسیاری دیگر از دولت‌ها، این واهمه را دارند که در صورت قانونی‌شدن مرگ به کمک دیگری، قتل‌هایی در پوشش این شیوه رخ دهد و حق حیات افراد بی‌گناه به خطر بیفتد، اما باید دانست در خصوص بیشتر قوانین، از قوانین مالی گرفته تا انواع حقوق و آزادی‌های مدنی، امکان سوءاستفاده از حق وجود دارد. راه‌حلی که دیوان و دولت بریتانیا بر آن اتفاق نظر دارند، محروم کردن فرد از آزادی بیان است به دلیل چیزهایی که ممکن است بگوید یا محروم کردن او از آزادی انعقاد قرارداد است، به دلیل سوءاستفاده‌های احتمالی یا تقلبی که ممکن است انجام دهد. راهکار مدیریت درست استفاده افراد از حقوق و آزادی‌ها، تصویب قوانینی است که در عین حفظ حریم خصوصی و آزادی‌های مدنی افراد، امکان سوءاستفاده از حق را به حداقل رساند یا آن را غیرممکن کند.^۲

البته آنچه مختصراً بررسی شد، حقوقی است که در دیوان اروپایی حقوق بشر، طرح دعوی

۱. در این قانون بعدها، در سال ۲۰۰۹، پس از جنجال‌های پرونده دبی پرادی (R (Purdy) v. DDP (2009) UKHL 45، تغییراتی ایجاد شد. بدین معنی که قانون خودکشی به کمک دیگری در انگلستان و ولز شفاف‌سازی و دستورالعمل‌های جدیدی در این باره صادر شد که البته هیچ ضمانتی در برابر تعقیب کیفری به دست نمی‌دهد. براساس این دستورالعمل‌ها مقرر شد تعقیب کیفری بر پایه عواملی خواهد بود؛ همچون نوع بیماری قربانی و رابطه او با فردی که کمکش کرده است. همچنین، رئیس دادستان‌های عمومی فاکتورهایی را که هنگام بررسی پرونده در نظر گرفته می‌شود مشخص کرده است: اینکه آیا انگیزه مالی در کار بوده یا خیر؟ و اینکه تصمیم به مرگ چگونه گرفته شده است؟ تحقیقات در تمامی موارد از سوی پلیس انجام می‌شود. این دستورالعمل‌ها بیانگر هیچ تغییری در قانون نیستند. خودکشی به کمک دیگران همچنان غیرقانونی باقی مانده است و حبس تا ۱۴ سال را در پی دارد. با این حال بیش از ۱۰۰ شهروند انگلیسی با بیماری‌های لاعلاج، برای مرگ به مرکز دیگنی تاس در سوئیس رفته‌اند و هیچ‌کدام از دوستان یا افراد خانواده‌شان هم که درگیر این مسئله بودند تعقیب نشده‌اند؛ یعنی مفهوم ضمنی این قانون این بود که بسیار بعید است علیه افرادی که به خودکشی دوست یا خویشاوندشان که از پیش آرزوی مرگش را اعلام کرده است کمک کرده‌اند، اقدام قانونی صورت گیرد.

۲. در این خصوص نگاه کنید به قوانین دولت‌هایی که خودکشی به کمک دیگری را مجاز دانسته‌اند و شرایط مندرج در این قوانین:

-Netherland's "Termination of Life on Request and Assisted Suicide Act" (Wet toetsing levensbeëindiging op verzoek en hulp bij zelfdoding, WTL) 2002.
-Belgium's La législation belge concernant l'euthanasie, les soins palliatifs et les droits du patient 2002.
-Texte intégral de la loi relative aux droits du patient Questions et réponses sur cette loi 2014.
-Texte intégral de la loi relative aux soins palliatifs.
-Luxembourg's Loi du 16 mars 2009 relative aux soins palliatifs , à la directive anticipée et à l'accompagnement en fin de vie et modifiant.

بر مبنای آن‌ها صورت گرفته است، اما در محاکم ملی کشورها، وجود حق مرگ با استناد به حقوقی همچون حق بر آزادی و امنیت شخصی^۱، حق بر کرامت انسانی^۲، اصل ضرورت در حقوق کامن‌لا^۳، رضایت بزه‌دیده^۴ نیز طرح دعوی صورت گرفته است. در خصوص حق بر آزادی و امنیت فردی، باید گفت این حق در یک مفهوم، به معنای «خودمختاری شخصی، توأم با احترام به حق تصمیم‌گیری در خصوص بدن خود، کنترل بر تمامیت جسمی، روحی و کرامت ذاتی؛ تا آنجا که وارد حوزه ممنوعیت‌های جزایی نشود» است. آنچه مسلم است این است که نقض آن، شخص را از حق خود بر امنیت فردی محروم می‌کند، زیرا توانایی تصمیم‌گیری درباره بدنش را از او سلب می‌کند و تنها چیزی که به او می‌دهد درد جسمی و فشار روانی است. در خصوص حق بر کرامت نیز در اسناد مختلف حقوق بشر، تصریح شده است که این حق سنگ‌بنای تمام حقوق و آزادی‌های دیگر بشری است و حتی برخی اسناد تا آنجا پیش رفته‌اند که اعمال حقوق دیگر را تنها در صورتی مجاز می‌دانند که مغایر با حق افراد بر کرامت ذاتی‌شان نشود.^۵ بر این اساس، حتی حق حیات نیز اگر به‌گونه‌ای به کار رود که کرامت فرد را خدشه‌دار کند، باید در شیوه اجرای آن حق تجدیدنظر کرد.

نتیجه‌گیری

دیوان اروپایی، از سال ۲۰۰۲ - که نخستین پرونده حق مرگ مطرح شد - تغییرات محسوسی داشته است. بر خلاف آرای نخستین، که دیوان بعضاً تمامی حقوق مورد ادعای خواهان را رد کرده است، در آرای متأخر نقض برخی حقوق، از جمله حق بر حریم خصوصی افراد را پذیرفته و دولت‌ها را به جبران آن حقوق ملزم کرده است. آنچه بیش از همه در رویه این نهاد به چشم می‌آید، پذیرش تقریباً تمامی دعاوی‌ای است که بر مبنای حق خواهان بر حریم خصوصی مطرح شده‌اند. دیوان در اکثر این پرونده‌ها، به‌گونه‌ای از انحاء، نقض ماده ۸ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر را احراز کرده و بر این باور است که خودمختاری - یا حق تصمیم‌گیری درباره خویشتن -

۱. Right to liberty and security: در این خصوص نگاه کنید به پرونده‌های زیر:

Rodriguez v British Columbia (AG) [1993] 3 S.C.R. 519.

Decision of 6 February 2015 of the Supreme Court of Canada in the case *Carter v. Canada*.

۲. Right to human dignity: در این خصوص نگاه کنید به این پرونده‌ها:

Decision of 31 December 2009 by the supreme court of the state of Montana, DA 09-0051, 2009 MT 449.

3. Necessity in English law:

R (on the application of Nicklinson and another) (Appellants) v Ministry of Justice (Respondent), judgment of 25 June 2014.

4. Defense of consent :

Decision of 31 December 2009 by the supreme court of the state of Montana, DA 09-0051, 2009 MT 449.

5. Official Journal of the European Union C 303/17 - 14.12.2007.

یکی از مصادیق بارز حق بر حریم خصوصی است. اما آنچه در نهایت دیوان را از صدور رأی به نفع خواهان‌ها باز می‌دارد، ساختار ویژه جوامع اروپایی و نقش فرعی دیوان در کنار شرایط ویژه پرونده است، تا آنجا که دیوان در پرونده پیریتی به صراحت ابراز می‌کند که منافع بحث‌شده در هر پرونده متفاوت‌اند و خودسرانه بودن یا نبودن مداخله دولت در هر مورد کاملاً به شرایط بستگی خواهد داشت. در اینجا قانون منعطف انگلستان است که مانع از احراز نقض ماده ۸ می‌شود و اگر این قانون کمک به مرگ دیگری را بی‌هیچ استثنایی قتل محسوب می‌کرد، نقض مسلم این ماده محسوب می‌شد.

نکته دیگر اینجاست که دیوان در اکثر این آراء، نقض حق را احراز می‌کند، اما با توجه به آنچه در خصوص دو جنبه شکلی و ماهوی اصل صلاحیت تکمیلی - به ترتیب قاعده طی مراحل داخلی و دکتترین حاشیه صلاحیت - گفته شد، دیوان در تمامی موارد، دولت‌های عضو را در خصوص تصمیم‌گیری نسبت به حق مرگ، صالح‌تر دانسته است. باید در نظر داشته باشیم این امر به دلیل تفاوت ساختاری جوامع اروپایی با سایر دولت‌هاست و در سایر کشورها که چنین حالتی وجود ندارد، پس از احراز نقض برخی از حقوق و آزادی‌های افراد، اصولاً دولت‌ها مکلف به تضمین آن حقوق، با تصویب قوانین یا دیگر اقدامات لازم هستند؛ مانند آنچه در ایالات متحده و کانادا شاهد هستیم.

در خصوص حدود آزادی دولت‌ها در محدود کردن حقوق و آزادی‌های مندرج در کنوانسیون، باید گفت علاوه بر آن دسته از محدودیت‌هایی که در هر ماده اختصاصاً بیان شده است، مانند آنچه در مواد ۸ و ۹ شاهدیم، همان‌گونه که در آرای ذکر شده بیان شد، دیوان در هر مورد تفسیر این محدودیت‌ها را با توجه به شرایط خاص هر پرونده - مانند جامعه و قوانین آن، باورهای حاکم بر هر جامعه، میزان اهمیتی که هر حکومت با وجود سکولار بودن اکثر جوامع برای مذهب قائل‌اند و شرایط خواهان - تا حد زیادی براساس دکتترین حاشیه صلاحیت به دولت‌ها واگذار کرده است. پذیرش اصل صلاحیت تکمیلی در جوامع اروپایی و نهادهای حاکم بر آن‌ها - از جمله دیوان - سبب شده است تا دولت‌ها در عین برخورداری از حاشیه اختیارات و عملکردی مبتنی بر صلاحیت، همگی تابع قوانین یکپارچه باشند و در عین حال، عضوی از یک موافقت‌نامه دسته‌جمعی بودن بدین معناست که دولت‌ها علاوه بر پاسخگویی در خصوص نقض حقوق بشر در برابر دیوان، در برابر یکدیگر نیز مسئول خواهند بود. این اصل به معنای اختیار تام دولت‌های عضو در قانون‌گذاری و نحوه اجرای قوانین و حتی تقابل بین دیوان و دولت‌ها نیست، بلکه درحقیقت، در وهله اول، مستلزم انطباق قوانین ملی و نحوه عملکرد مراجع قضایی داخلی با مفاد کنوانسیون اروپایی و پروتکل‌های الحاقی است. این امر سبب می‌شود دادگاه‌های داخلی به‌نوعی تحت صلاحیت نظارتی دیوان قرار گیرند (Cassese, 2015: 11).

منابع

فارسی

الف) کتاب‌ها

۱. مسجدی، محمدحسن و مهدیان صدر، مطهره‌سادات (۱۳۹۳). *دیوان اروپایی حقوق بشر و حق بر حریم خصوصی و زندگی خانوادگی*، تهران: انتشارات تیسرا.
۲. والاس، ربکا و ارتگا، مارتین (۱۳۹۲). *حقوق بین‌الملل*، ترجمه سیدقاسم زمانی و مهناز بهراملو، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش.

ب) مقالات

۳. سادات‌اخوی، سیدعلی (۱۳۸۴). «پروتکل شماره ۱۴ و اصلاح نظام نظارتی کنوانسیون اروپایی حقوق بشر»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، شماره ۷۰، ۲۱۳-۲۲۸.

انگلیسی

A) Books

4. Christoffersen. J (2009). *Fair Balance: Proportionality, Subsidiarity and Primarity in the European Convention on Human Rights*, Leiden- Boston, Martinus Nijhoff Publications.
5. Greer. Steven (2006). *The European Convention on Human Rights: Achievements, Problems and Prospects*, New York, Cambridge University Press.

B) Articles

6. Carozza. Paolo G (2003). "Subsidiarity as a Structural principle of International Human Rights Law", *American Journal of International Law*, Vol. 97, No. 1, pp 38-79.
7. Cassese. Sabino. (2015). "Ruling Indirectly: Judicial Subsidiarity in the ECtHR", Paper for the seminar on Subsidiarity: A Double Sided Coin? 1. The Role of the Convention Mechanism; 2. The Role of National Authorities.
8. De Santis Di Nikola, Francesco (2011). "Principle of Subsidiarity and Embeddedness of the European Convention on Human Rights in the Field of Reasonable-Time Requirement: The Italian Case", *Jurisprudence*, Vol. 18, No.1. pp 7-32.
9. Wildhaber, Luzius (2007). "The European Court of Human rights: The Past, The Present, The Future", *The American University International Law Review*, Vol. 22, No. 4, pp. 521-538.

C) Documents & Conventions

10. European Convention on Human Rights 1950.
11. International Convention on Psychotropic Substances 197.

12. International Covenant on Civil and Political Rights 1966.
13. Protocol No. 11 to the Convention for the Protection of Human Rights and Fundamental Freedoms, restructuring the control machinery 1998.
14. Recommendation 1418 (1999). of the parliamentary assembly of the council of Europe, para 9.
15. The Treaty on the European Union and the Treaty on the Functioning of the European Union 2012/C 326/01, art 5(3).

D) Codes

16. Criminal code of Switzerland 1942.
17. England and Wales Suicide act 1961.
18. France Act of 22 April 2005 on patients' rights and end-of-life issues.
19. France Public Health Code 2009.
20. French Code of Medical Ethics 2013.
21. German Basic Law 1871.
22. German Narcotics Act 2009.
23. Switzerland medical ethics guidelines on the care of patients at the end of life which were adopted on 25 November 2005 by the Swiss Academy of Medical Sciences (SAMS).
24. Switzerland professional medical conduct code (aus standesrechtlichen Gründen) 2003.

E) Cases

25. Cologne Administrative Court (Verwaltungsgericht), judgment of 21 February 2006.
26. Federal Constitutional Court judgment of 4 November 2008 (Bundesverfassungsgericht, no. 1 BvR 1832/07).
27. Judgment of 14 May 2013 in the case of Gross v. Switzerland, application no. 67810/10.
28. Judgment of 19 July 2012 in the case of Koch v. Germany, application no. 497/09.
29. Judgment of 20 January 2011 in the case Haas v. Switzerland, application no. 31322/07, in French.
30. Judgment of 29 April 2002 in the case of Diane Pretty v. the United Kingdom, application number no. 2346/02.
31. Judgment of 5 June 2015 in the case of Vincent Lambert and others v. France, application no. 46034/14.
32. R v Director of Public Prosecutions (Respondent), ex parte Diane Pretty (Appellant) & secretary of state for the Home Department (Interested Party) [2001] UKHL 61.
33. Rodriguez v. the Attorney General of Canada, [1994] 2 Law Reports of Canada 136.

F) Websits

34. <http://www.echr.coe.int/>.
35. <http://www.coe.int/en/web/portal/home>.
36. http://www.dignitas.ch/index.php?option=com_content&view=article&id=56&Itemid=90&lang=en.